

اندر حکایت هیولایی که هزارهزار تن با هم زنده کردندش!

ادبیات الکترونیک و خوانش جمعی



نویسنده کتاب: علیرضا آریا

در یادداشت پیش، درباره «نوشتار شبکه ای» حرف زدم. وژانی از ادبیات الکترونیک که در آن اثر ادبی یک نویسنده واحد ندارد و در خلق آن صداها و بلکه هزاران نفر از نقاط مختلف دنیا سهیم می شوند. از شهر سیاتل گفتم و رمانی که همه مردم شهر با هم آن را آفریدند. در این یادداشت، می خواهم شما را به یکی از روزهایی ماه مارس سال ۲۰۰۹ و به قلب شهر نیویورک ببرم. جایی که نامی مرموز بر پوستر تبلیغاتی آخرین فیلم درانتظار اکران استیون اسپیلبرگ آغاز قصه ماجراجویانه ای شد که ظرف سه ماه هزاران نفر را برای خواندن و گره گشایی یک بازی- داستان منحصربه فرد با هم متحد کرد. ماجرا از یک اسم آغاز شد؛ در پایین ترین گوشه سمت چپ پوستر فیلم «هوش مصنوعی»، در میان سیل حروفی که معمولاً توجهی را برنمی انگیزد، با خطی کج و معوج نوشته شده بود، «ژانین سالی، روان شناس ریات ها». برای بیشتر مردم، این اسم بی معنی بود. اما همیشه چند جست و جوگر احتمالاً بیکار و حتماً کنجکا پیدا می شوند که از خیر چنین اصطلاح عجیبی – هرچند به سختی قابل رویت باشد- نگذرند.

به هرحال، چند نفر نام «ژانین سالی» را در اینترنت جست و جو کردند. نتیجه ساینی را نشان می داد که به نظر می رسید متعلق به یک شرکت علمی- فناوری واقعی است. اما، هرچه بیشتر در صفحات آن کاوش کردند، ما چرا را زالدتر شد؛ جملاتی مبهم، عکس هایی محو، تاریخ هایی که به سال ۲۱۴۲ اشاره می کردند و، سرانجام، جمله ای عجیب در کد منبع صفحه؛ «او کشته شده است، اما چرا؟»

و این گونه، ساخت پازلی آغاز شد که قطعاتش در سراسر اینترنت، و حتی دنیای واقعی، پراکنده بود.

این سرخ ها بخشی از پروژه ای بودند به نام “The Beast” («هیولا»). اولین بازی واقعیت جایگزین (ARG) در مقیاسی چنین گسترده، این بازی- روایت، که برای تبلیغ فیلم اسپیلبرگ طراحی شده بود، یک بازی- روایت معمولی نبود. تجربه ای بود که باید آن را زندگی می کردی. بیش از چهل وب سایت در این پازل نقش ایفا می کردند. این وب سایت ها را شرکت فیلم سازی «برادران وارنر» با نام های جعلی اما آدرس های واقعی و طراحی حرفه ای ثبت کرده بود. طراحان این بازی، که بعد ها خود را «عروسک گردان» نامیدند، هیچ راهنمایی مستقیمی در اختیار مخاطبان نمی گذاشتند، تنها سرخ! و آن سرخ ها همه جا بودند، مثلاً، در تیرلر های رسمی فیلم شماره تلفنی پنهان بود که در تماس با آن پیام ضبط شده ای پخش می شد. نشان برخی وب سایت های مرتبط در تیتراژ فیلم پنهان شده بودند، بعضی از سرخ ها حتی روی درودیار سرویس های بهداشتی عمومی در شهرهای آمریکا نقش بسته بودند. روزنامه ها، مجلات، پوسترها، حتی گاهی کارت ویزیت ظاهرای بی اهمیتی که بی خوانده شدن بر زمین می افتاد حامل رمز و پیامی بودند.

روزهای اول، تنها صد نفر توانسته بودند این بازی- روایت را کشف کنند. اما، با انتشار مقاله ای در یکی از سایت های مطرح نقد فیلم، ناگهان میلیون ها چشم به بازی دوخته شد. گروهی بزرگ در پیام رسان «یا هو، به نام “Cloudmakers” – برگرفته از نام قایقی که بستر اتفاقات داستان است- شکل گرفت. در این گروه، اعضا با هم معماها را رمزگشایی می کردند، کد ها را می شکافتند و روایت را پیش می بردند. مشهور است که هفته ای ده ها هزار پیام در این گروه ردوبدل می شده. رمزگشایی از معماهای داستان، به واقع، بدون این گروه ممکن نبود. حتی خود طراحان اعتراف کردند که برای حل برخی از پیچیده ترین معماها به کمک جمعی این گروه اتکا داشتند.

بیا بید ببینیم درون مایه این بازی چه بود که سه میلیون آدم را، برای پیدا کردن سرخ ها، از این سایت به آن سایت، از این نشانه به آن نشانه به دنبال خود کشاند. قصه این بازی- روایت، مثل خود فیلم «هوش مصنوعی» اسپیلبرگ، در فضایی آخر زمانی رخ می دهد، دوره ای که ربات ها به طور رسمی در کنار آدمیان به عنوان شهروند زندگی می کنند، سر کار می روند، پزشک و روان پزشک مخصوص به خود دارند و حتی با آدمیان روابط عاشقانه برقرار می کنند. در این میان، مردی به نام «ایوان» در قایقش کشته می شود. این مرگ در وهله نخست طبیعی به نظر می رسد، اما روان شناس آشنا با منتول، ژانین سالی، مرگ او را غیرطبیعی تلقی می کند و سرنخهای از ربات بانویی به نام «ونوس» می دهد که ظاهراً معشوق ایوان بوده. جست وجوهای بیشتر معلوم می دارد که این ربات بانو توسط نیروهای ناشناس دوباره برنامه ریزی شده تا قاتل باشد. مرگ ایوان سر آغاز قتل هایی زنجیره ای است که قربانیانش هم آدمیان اند و هم ربات ها. در سایه این بحران، جامعه گرفتار جدالی حقوقی است: آیا ربات ها به عنوان شهروند- ولوبی اختیار و برنامه ریزی شده- باید محاکمه شوند یا نه؟

همین پرسش ظاهراً ساده اما عمیقاً فلسفی موجی از موافقت ها و مخالفت هارا بین دنبال کنندگان بازی- داستان «هیولا» راه انداخت.



رئیس سازمان کتابخانه ملی ایران، در دیدار باعبدا... کوثری در مشهد: ترجمه های کوثری نقش بسزایی در ارتقای سطح ترجمه ادبی داشته است

رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با عبدا... کوثری، مترجم نام آشنای کشور، دیدار کرد. به گزارش روابط عمومی این سازمان، غلامرضا امیرخانی، ضمن تقدیر از سال ها فعالیت مؤثر کوثری در عرصه فرهنگ، کتاب و ترجمه، گفت: «ترجمه های آقای کوثری نقش بسزایی در ارتقای سطح ترجمه ادبی در کشور داشته و مخاطبان ایرانی را با آثار برجسته کلاسیک و معاصر جهان آشنا کرده است.»

وی، با اشاره به ویژگی های متمایز آثار این مترجم، افزود: «دقت، وسواس زبانی و وفاداری به لحن نویسنده اصلی از خصوصیات برجسته ترجمه های ایشان است که نامشان را در ردیف مترجمان صاحب سبک و اثرگذار ایران قرار داده است.»

در ادامه این دیدار، که در منزل عبدا... کوثری در مشهد انجام شد، مباحثی درباره سوابق حرفه ای و فعالیت های فرهنگی و ادبی عبدا... کوثری مطرح شد. گفتنی است عبدا... کوثری، متولد ۱۳۲۵ در همدان، فعالیت ادبی خود را با سرودن شعر آغاز کرد و در ادامه به ترجمه آثار برجسته ای در حوزه علوم انسانی و ادبیات روی آورد. ازجمله آثار ترجمه شده توسط او، می توان به «جنگ آخر زمان» و «گفت و گو در کاتدرال» (نوشته ماریو بارگاس یوسا)، «ریشه های رومانتیسم» (از آریازا برلین)، و «ایران، جامعه کوتاه مدت» (تألیف محمد علی همایون کاتوزیان) اشاره کرد.

شماره ۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

کنون گرد از آن تخمه^{۱۱} دارد نژاد کز آباد^{۱۲}
نآید به دل تپش^{۱۳} یاد^{۱۴} پس آیین ضحاک وار و نه خوی^{۱۵} چنان بُد که چون می‌ندیش^{۱۶}
آرزوی^{۱۷}

ز مردان جنگی یکی خواستی بگشتی که با دیو^{۱۸} برخاستی^{۱۹} کجا^{۲۰}! تا مورد ختری^{۲۱}
خوب روی به پیردمنژرون^{۲۲}! پاک بی‌گفت و گوی^{۲۳}

۱- تخمه: اصل، ۲- آباد: آبادی، ناحیهٔ شهری آبادان، ۳- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می آورده اند، یک بار پیش از کلمه یا عبارت و یک بار پس از آن، «به دل تپش»، مجموعاً، یعنی «به دل او»، ۴- اصل قوم گرد، که امروز هست، از آنجاست (از آن جوانانی که از نیستی رهایی می یافتند و روانه کوه و دشت و صحرا می شدند): از همین روست که زیستن در نواحی شهری مطلوب ایشان نیست و در تصورشان نمی گنجد. ۵- وار و نه خوی: بدخوی (که برخلاف ارزش ها و اخلاقیات رفتار می کند)، ۶- می ندیش: او را می بود، ۷- آرزوی: تمایل، هوس، شهوت، ۸- دیو: مخالف (که از نظر ضحاک دیو خوی و بدکردار است)، ممکن است کنایه از «ایرانی نژاد» باشد که ضحاک عرب تبار او را دشمن می داند، ۹- برخاستی: نشست و برخاست کردی، ۱۰- کجا: هر جا، ۱۱- تا مورد ختر: دختر تا مور (از باب نیکویی ظاهر و باطن)، دختر اصیل سرشناس، ۱۲- بنگری به پانوشت سوم، «به پرده نذر ون»، یعنی «پرده نشین» و «محبوب»، ۱۳- بی گفت و گوی: بی چون و چرا، صفت آن که در دهان ها نیفتاده است و اینجا و آنجا از او سخن نمی گویند، ۱۴- پرستنده: خدمتکار، کنیز، ۱۵- کنی: کنی بودن، پادشاهی، ۱۶- کیش: دین، مذهب، ۱۷- دیگر اینکه رسم ضحاک بدخوی این بود که هرگاه میلش می کشید از مردان جنگی یکی را احضار می کرد و، به این نهانه که «با مخالف نشست و برخاست کردی»، «با از آن روی که خود با ابلیس نشست و برخاست می کرد و بدکردار بود»، می کشت؛ همچنین، هر جا دختر باصل و نسب زیبایی بود که هیچ کس در حجب و حیا و عفت او تردید نداشت، ضحاک دست درازی می کرد و آن دختر را به کنیزی در نزد خویش می گرفت، نه روش پادشاهی بود و نه سیرهٔ دینی.

رونمایی از کتاب «خورشید از نزدیک» برگزار شد

حرم در روایت مسافران سرزمین های دیگر



جاسوس بوده اند. حرفم این است که سفرنامه ها آگاهانه و با جدیت نگاشته می شدند برای اینکه کسانی تصمیمات دقیق تر و درست تری بگیرند در مسئله های مربوط به خودشان و نسبت به آن سرزمین و مردمانش. متأسفم، با اینکه در سنت ادبیاتی ماسفر بسیار جدی بوده و آدم های جدی ای در این سنت می توانیم مثال بزنیم، واقعیت این است که در دوره اخیر به موضوع سفرنامه توجه نداریم. سفرنامه ها می توانند جزئیاتی به ما بدهند که در آن خوبی ها و کاستی های خودمان را ببینیم.

رضا خوراکیان، مدیر عالی حرم:

سفرنامه می تواند زمینه ای برای ایجاد گفت وگو باشد ازجمله برنامه هایی که در حرم مطرح مورد تأکید است، آشنایی زائران با مفاهیم دینی و معارف اهل بیت عصمت و طهارت^۱ است. بیش از صد عنوان کتاب در سال متناسب با نیازهای مختلف زائران تولید می شود و در حرم در اختیار آنان قرار می گیرد. رواق کتاب هم در قسمت های مختلف حرم ایجاد شده و برنامه های کتاب خوانی مورد تأکید است.

حرم مطهر در گذر زمان شاهد خیلی از رویدادهایی بوده که کمتر به این ها پرداخته شده است. مشاهیر مدفون در حرم، از بزرگان اهل سنت و شیعه در طول تاریخ، اینجا مدفون شده اند که هرکدام خاطرات و نگاهته هایی دارند که به طور مطلوب به نسل امروز نرسیده است. خود زائرانی که امروز مشرف می شوند و حس و حال آن ها در این محیط، هرکدام، شایسته پرداختن است. ازجمله همین موارد که به نظر رسید کمتر درباره اش کار شده، نگاه کسانی است که یا مسلمان نبوده اند یا خیلی آشنایی با معارف دینی و توحیدی نداشته اند، این ها را که در طول سال ها اینجا می آمده اند چه نگاهی داشته اند و چه می دیده اند؟ آنچه مهم است، این است که جریان زیارت در طول تاریخ به شکل های مختلف جریان داشته است و اینجا کانون توحید و بیان معارف بوده است. برای اینکه این معارف را به جهان عرضه کنیم، این سفرنامه ها می تواند نقاتی برای شروع باشد تا زمینه ای شود برای ایجاد یک گفت وگو و تفاهم.

حرم امام رضا^۲ جلب شد؛ بعد از آن متوجه شدم که معماری چقدر اهمیت دارد، به خاطر اینکه این آدم ها که به اینجا می آمدند، علاوه بر اینکه با مفهوم امام رضا^۳ مواجه می شدند، با معماری آرامگاه و اطراف آن آشنا می شدند و ناخودآگاه می فهمیدند که جای مهمی آمده اند. من، به عنوان کسی که فکر می کرد معماری یک امر مستحب است، در کنار امور دیگر، الان قطعاً نظرم این است که معماری یک امر واجب است در کنار امور واجب دیگر، به هیچ وجه نباید کنار گذاشته شود، حتی اگر در فشار اقتصادی یا سیاسی باشیم. سفر هیچ کدام از این آقایان و خانم ها به ایران سفری از سر ذوق و تفنن نبوده؛ سفر یک امر سیاسی اجتماعی و جدی بوده در گذشته، و حتی زمان حال. این سفرها با مشقت همراه بوده و با خواست و دستور صاحبان علم و قدرت انجام می شده است. همه این ها مأمور و بعضی

مهدی قزلی، نویسنده و از گردآوردندگان کتاب:

امروز به موضوع سفرنامه توجه نداریم ● سه اسم پای کتاب خورده، اما مهم ترین کسی که در شکل گرفتن این کتاب نقش داشته، آقای محمد حسین فروغی است. زحمت زیادی کشیده در جمع آوری حدود دویست سفرنامه که از آن بین ۳۳ سفرنامه درآمد و کارش انجام شد. این کتاب حدود ۴۵۰ صفحه بود که حدود ۱۸۰ صفحه آن منتشر شد. از اینجا بود که من نقش داشتم و آنچه را او جمع کرده بود، کم کردم تا قابل ارائه بشود در فضای عمومی. اثر ایشان اثری پژوهشی است که هنوز هم قابلیت انتشار دارد. ما تعدادی از سفرنامه ها کوتاه کردیم و برخی را کنار گذاشتیم که تمرکزمان روی موضوع حرم باقی بماند. از این بابت، اثر قابل توجه است. من که حدود ۲۷ سال است به مشهد رفت و آمد می کنم، تازه بعد از سروکله زدن با این کتاب بود که توجهم به معماری

سنگ های زائر

جابه جا کنکره هایی در بالای آن دیده می شود، اکنون منزگاه کیوتران است. این کیوتران در داخل شهر احترام دارند و کسی به آن ها آزار نمی رساند، اهالی شهر اذیت رساندن به آن ها را گناه می دانند. ولی باید دانست که این احترام مادامی نسبت به عابران این است که سه دفعه این سنگ ها را به طرف شهر بغلتانند. ارابه رانان هم، گاهی، این سنگ ها را در روی ارابه خود گذارده و چند فرسخ آن ها را نقل مکان می دهند. ما هم، به تقلید سایرین، پیاده شده و هریک سه دفعه این زوار بی جان را به طرف شهر غلتانیدیم. مسافرت این سنگ ها برای زیارت ممکن است چندین سال به طول بینجامد، اما، به محض اینکه به شهر نزدیک شدند، پرستاران آستانه می آیند و آن ها را با تشریفاتی به شهر می برند و در محلی جای می دهند که برای آن ها معین شده و اکنون تعداد زیادی از آن ها در آنجا دیده می شود. همین که بالای تپه رسیدیم، تمام زواری که چند روز با ما راه می پیمودند سر تعظیم به طرف شهر فرود آوردند و بعد چند سنگ را به علامت رؤیت گنبد آستانه روی هم گذاشتند و هرم کوچکی تشکیل دادند.

دروازه شهر مقدس یک در بزرگ تاریخی دارد که از طرفین به حصاری متصل است که دروازه در شهر کشیده شده است. این حصار دفاعی، که

طرف عصر، به تپه ای رسیدیم که از آنجا دورنمای شهر پدیدار می شود. در اه، سنگ های بزرگی را دیدیم که کمی تراشیده و مدور بودند و آن ها را «زواره» می نامیدند. یکی از وظایف عابران این است که سه دفعه این سنگ ها را به طرف شهر بغلتانند. ارابه رانان هم، گاهی، این سنگ ها را در روی ارابه خود گذارده و چند فرسخ آن ها را نقل مکان می دهند. ما هم، به تقلید سایرین، پیاده شده و هریک سه دفعه این زوار بی جان را به طرف شهر غلتانیدیم.

مسافرت این سنگ ها برای زیارت ممکن است چندین سال به طول بینجامد، اما، به محض اینکه به شهر نزدیک شدند، پرستاران آستانه می آیند و آن ها را با تشریفاتی به شهر می برند و در محلی جای می دهند که برای آن ها معین شده و اکنون تعداد زیادی از آن ها در آنجا دیده می شود. همین که بالای تپه رسیدیم، تمام زواری که چند روز با ما راه می پیمودند سر تعظیم به طرف شهر فرود آوردند و بعد چند سنگ را به علامت رؤیت گنبد آستانه روی هم گذاشتند و هرم کوچکی تشکیل دادند.

دروازه شهر مقدس یک در بزرگ تاریخی دارد که از طرفین به حصاری متصل است که دروازه در شهر کشیده شده است. این حصار دفاعی، که

نشر «هرمس» از چند اثر ترجمه ای و نمایی کرد که کار هوش مصنوعی هستند

مترجم ماشینی چقدر فارسی بلد است؟

در ادامه این مراسم، مرتضی کاردر، مدیرعامل نشر «هرمس»، درباره تولیدات این مجموعه توضیح داد: «سؤالی که در ذهنمان بود این است که با هوش مصنوعی، به مثابه یک امکان تازه، چه می توانیم بکنیم. یک پاسخ این بود که بیکره زبان فارسی را در این حوزه گسترش دهیم تا بعدتر همه قابلیت های بالقوه آن به فعلیت درآیند. سؤال دیگر این بود که آیا هوش مصنوعی در حوزه ترجمه به زبان فارسی از قابلیت های لازم برخوردار است یا خیر. گفتیم ترجمه های هوش مصنوعی رایک بار ویرایش کنیم که کافی نبود، و دو ویرایش انجام شد، با یک ویراستار

و یک سرویراستار. دبیر مجموعه هم با دقت آثار را مطالعه کرد تا خروجی دقیق باشد.» محمود قلی پور، دبیر مجموعه «لله دانش با هوش مصنوعی»، سخنان دیگران این نشست بود که در این باره گفت: «در این مجموعه، «کتاب داریم که در سه حوزه فلسفه، روان شناسی و علم دسته بندی می شوند.

سه دسته مترجم هم داریم، مترجمان حرفه ای، دانشجویان دانشگاه تهران، کسانی که آموزشگاهی زبان خوانده اند. کار مترجمان ما این بود که ترجمه هوش مصنوعی را جمله به جمله بررسی کنند. ترجمه مترجمان حرفه ای با ترجمه هوش مصنوعی بین ۶۰ تا ۷۰ درصد تفاوت داشت؛ ترجمه دانشجویان بین ۳۰ تا ۵۰ درصد با ترجمه هوش مصنوعی فرق می کرد؛ در نهایت، ترجمه آن هایی که در آموزشگاه ها درس خوانده بودند فقط ۱۵ تا ۱۸ درصد متفاوت بود.»

منبع: ایبنا